أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 قال امامنا الصادق علیه‌السّلام:

 «لَا يدَبِّرَ العَبدُ لِنَفسِهِ تَدبِيرًا؛

 بنده از پیش خود در مسائلی كه با آنها سروكار دارد نباید تدبیر بیاندیشد.»

 بحث راجع به كیفیت ارتباط انسان و نحوه دادوستد نفسی و روانی او نسبت به مسائل و قضایای اجتماعی و اشتغال و برخورد او با حوادثی است كه در خارج از محیط منزل برای او پیش می‌آید. راجع به مسائل شخصی و ارتباطات داخلی مطالبی است كه اگر خداوند توفیق عنایت كند متعاقباً خدمت رفقا و دوستان عرض می‌كنیم.

 فعلًا صحبت راجع به كیفیت اشتغال و نحوه برخورد انسان با مسائل روزمره بر مسلك دیدگاه عرفانی در مسائل اجتماعی و فقهی است؛ یعنی عرفان نسبت به این ارتباطات چه نوع قضاوت می‌كند و چگونه راه را روشن و تبیین می‌كند؟ گرچه منابع و مدارك فقهی از منابعی سرچشمه می‌گیرد كه از منابع عرفانی ما هم به حساب می‌آیند. به عبارت دیگر منابع فقهی، ناشی از نزول احكام الهی بر قلب ولی زمان كه عبارت از امام معصوم علیه‌السلام است می‌باشد. لذا با توجه به این مسئله نحوه نگرش عرفان واقعی و حقیقی را می‌توان گفت كه: همان نحوه نگرش و بینش قلب منوّر و متصل امام معصوم علیه‌السلام نسبت به مسائل اجتماعی است. حال چگونه ما با این مسئله برخورد داریم و چطور می‌توانیم به این مطلب برسیم؟ بستگی به مقدار قرب ما به قلب امام زمان علیه‌السلام و به مقدار اتصال ما نسبت به‌

 این منبع فیاض و آبشخوار نزول احكام الهی دارد. لذا این مسئله تبادل دو بینش عرفان و فقه كه اینها از مسائل لاینفك هم هستند و جدای از هم نیستند و می‌توان گفت كسی كه بهره‌ای از عرفان الهی ندارد، بهره‌ای از فقه ندارد.

 با توجه به این مسئله، بحث ما راجع به كیفیت ارتباط انسان در خارج از محیط منزل بود. مسئله بسیار مهمی كه ما بحث‌های خودمان را بر محوریت آن قرار دادیم و می‌دهیم عبارت است از: محوریت توحید و عبودیت كه مُخ و جان و سرّ در روایت شریف عنوان بصری مسئله‌ عبوديت‌ است. بر اساس این مسئله است كه ما مسائل سیاسی و مبانی حكومت اسلامی را مطرح كردیم. بر اساس این مسئله است كه مبانی روابط اجتماعی انسان شكل می‌گیرد. بر اساس همین مسئله است كه مسائل شخصی و خانوادگی می‌تواند تحقق خارجی پیدا كند. بر اساس همین مسئله است كه نگرش انسان به هستی و عالم وجود می‌تواند شكل پیدا كند. تمام اینها بر اساس محوریت توحید و محوریت حقیت حق، در تمام زوایا و شئون عالم وجود چه تكویناً و چه تشریعاً، چه عالم خارج و چه عالم تربیت می‌تواند باشد، این اساس مسئله است. این را ما باید پیدا كنیم و به این نكته برسیم.

 ما باید به این نكته برسیم كه حتی در ارتباط با خود هم عبد پروردگار هستیم و هر كاری نمی‌توانیم با خود بكنیم، ما هرطور نمی‌توانیم وقت خود را بگذرانیم، ما هرطور نمی‌توانیم اوقات خود را صرف كنیم؛ تصرف بیجا و دخالت بیجا در مسائل خود، دخالت در امور دیگر است؛ دخالت در ملك مولاست. در روز قیامت خدا می‌گوید: تو خودت را خلق كردی یا من تو را خلق كردم؟ نمی‌توانیم بگوییم: ما خودمان را خلق كردیم. می‌گوید: پس وقتی‌كه من تو را خلق كردم، به تو اولی بودم از خودت؟ چرا این خلقی كه به دست من بوده و به واسطه من انجام گرفته است، تو در غیر از آن راهی كه من برای تو تعیین كردم در آن راه صرف كردی؟ آن‌وقت‌

 ما جوابی نداریم بدهیم. و دیگر بهانه‌ها و مسائل شخصی، این گفت و آن گفت، به خاطر این به خاطر آن، آنجا خریداری ندارد رفیق من! هیچ خریداری ندارد! هر كسی آنجا پرونده‌اش را گذاشته روی كول خودش و به دنبال محتویاتش می‌رود كه در این پرونده چه نوشته شده و چه مسائلی آورده. نه پدر می‌تواند در آن‌موقع از فرزند دفاع كند، نه فرزند از پدر دفاع كند،[[1]](#footnote-1) نه زن می‌تواند از شوهر دفاع كند، نه شوهر می‌تواند از زن دفاع كند.[[2]](#footnote-2) در آنجا انسان خودش هست و خدای خودش و آن پرونده‌ای كه گذاشته روی دستش حالا تا باز شود و معلوم شود چه در اوست. این نكته‌ای است كه حالا خیلی باید به او دقت كنیم بزنگاه مسئله و لُب قضیه را به شما گفتم.

 این محوریت، محوریت توحید است. بنابراین بر اساس این مبنا و قاعده است كه جمیع امور را ما باید بر این اساس قرار دهیم؛ یعنی خود را مالك خود ندانیم كه هرچه از دهانمان درمی‌آید بگوییم، خود را مالك خود ندانیم كه هر كاری از ما سر می‌زند بكنیم. خود را مالك خود ندانیم كه در هر دخل و تصرفی كه نفس مجال می‌یابد در آنجا جولان بدهیم. نه! نسبت به خود، ما نمی‌توانیم دخل و تصرف كنیم، تا چه برسد نسبت به اموری كه مربوط به دیگران است.

 باید محوریت اشتغال انسان در خارج از محیط منزل، بر اساس محوریت توحید باشد. «او» چه می‌گوید؟ صبح كه می‌خواهیم از منزل بیرون بیاییم: قبل از اینكه‌

 سوار ماشین بشویم، قبل از اینكه قدم را برداریم به طرف پیاده‌رو، به طرف وسیله نقلیه حركت كنیم، یك دقیقه دمِ درب بایستیم، بایستیم فكر كنیم امروز می‌خواهیم چه كنیم؟ كجا می‌خواهیم برویم؟ با كی می‌خواهیم صحبت كنیم؟ آیا كاری كه داریم انجام می‌دهیم مطابق با رضای خدا هست یا نه؟ یك‌خرده بایستیم، نیم دقیقه، خیلی وقت نمی‌گیرد.

 شخصی بود اخلاق خاص به خودش داشت. خیلی ما با او صحبت كردیم او هم اظهار محبت می‌كرد، علی‌كل‌حال همین‌طور مسئله فراموش می‌شد. گفتم: آقاجان بیا كاری با هم بكنیم. گفتم: در روز وقتی‌كه وارد منزل می‌شوی، یك ساعت از این وقت منزلت را به من بفروش؛ یعنی یك ساعت من مالك تو باشم، آن‌وقت این را كه می‌گویم انجام بده! خیلی مهم كه نیست یك ساعت، حالا فرض كنید یك ساعت بیرونی، یك ساعت داری تجارت می‌كنی، كار می‌كنی، در دفترت هستی، در مكتبه‌ات هستی، در اتاق مطالعه‌ات هستی، یك ساعت بیشتر ما از تو توقع نداریم، بقیه برای خودت! دیگر قول داد و سر قولش هم ایستاد. خیلی هم خوب شد. یك ساعت.

 حالا ما وقتی‌كه می‌آییم بیرون، یك نیم دقیقه، زود نرویم، كلید بیاندازیم در را باز كنیم، بایستیم، ببینیم امروز می‌خواهیم چه كنیم؟! این نیم دقیقه برای طول روز سازنده است! همین نیم دقیقه اول. این را مرحوم آقا می‌گفتند: مشارطه؛ یكی از

 شرایط سلوك و حركت در راه خدا مراقبه است. مراقبه سه بخش دارد: یك بخش آن به عنوان مشارطه است.

 مشارطه یعنی انسان وقتی‌كه صبح از خواب برمی‌خیزد، یك مرتبه بلند نشود بیاید برای تجدید وضو و نماز و امثال ذلك! نه، همین‌كه از خواب بلند می‌شود اولًا بگوید:

 ألحَمدُ لِلَّه الَّذى أَحيانِى بَعدَ مَا أَمَاتَنِى وَ إِلَيهِ النُّشُور؛[[3]](#footnote-3)

 حمد اختصاص به خدایی دارد كه مرا زنده كرد بعد از اینكه مرا میراند. نه اینكه بعد از اینكه مرا خواباند، مرا میراند. در آیه قرآن هم داریم كه خواب قسمتی از موت است.

 آیا كسی كه در خواب است اراده دارد؟ اراده ندارد. لذا كسی كه در خواب حرف می‌زند، به حرف او نمی‌شود استناد كرد. اگر شخصی یك مطلبی را در خواب بگوید و گفته شود: شما در خواب به این مسئله اقرار كردید! می‌گوید: من خواب بودم، شاید خواب می‌دیدم اقرار كردم. در خواب مثلا كسی با دست بزند لیوان آبی یا پارچی را بشكند، این غرامت ندارد؛ چون اختیار نداشته، از مواردی كه غرامت و تاوان ندارد همین مسئله است. در غرامت اراده شرط است، غیر اراده بودن شرط نیست، نمی‌تواند دخالت داشته باشد. آدم خواب، مثل مرده است، مثل آدم بیهوش است، یك انسانی را كه بیهوش می‌كنند همین‌طور آرام روی تخت عمل خوابیده،

 حتی پلكش را هم نمی‌تواند بزند؛ این چیست؟ این مرده است، این همان احكام مرده بر او بار می‌شود.

 خدا می‌گوید: خواب مرگ است. حمد كنیم خدا را كه ما را زنده كرد بعد از اینكه ما را میراند. حالا اگر ما از خواب برنمی‌خاستیم، می‌رفتیم در خواب، با مرده چه فرقی می‌كردیم؟ بعضی‌ها هستند وقتی‌كه آنها را عمل می‌كنند دیگر به هوش نمی‌آیند، شُش دیگر نمی‌تواند اقتضا كند و فعالیت طبیعی خودش را انجام بدهد. در كما می‌رود تا بعد از دنیا می‌رود. خواب هم همین‌طور است. اگر ما بیدار نمی‌شدیم، برای همیشه خواب بودیم، چه كسی ما را بیدار كرد؟ آن نفس را كه از بدن فاصله گرفته بود و تعلقاتش را كم كرده بود، چه شخصی دوباره برگرداند؟ خدا برگرداند.

 لذا وقتی‌كه از خواب بیدار می‌شویم فوراً سرمان را نیندازیم پایین برویم، بایست، صبر كن، كجا می‌روی با عجله؟ بایست، فكر كن چه بودی، چه شدی؟ كجا بودی و كجا آمدی؟ لذا اولین كلامی را كه ما می‌گوییم توجه به مبدأ است. تا از خواب بلند می‌شویم، خدا می‌گوید: به یاد من باش! كجا می‌روی؟! صبر كن عجله نداشته باش، نیم دقیقه! نیم دقیقه وقتت را به من بده. بگو:

 ألحَمدُ لِلَّه الَّذى أَحيانِى بَعدَ مَا أَمَاتَنِى وَ إِلَيهِ النُّشُور.

 اول حمد بكن، آن‌وقت می‌فهمی بعدش رفتن تا نگفتن چقدر فرق می‌كند؟! همین‌كه این حرف را می‌زنی یك نور می‌آید، به یاد خدا بودی دیگر!

 همین‌كه از خواب بلند شدی، به یاد خدا بودی. این به یاد خدا بودن، شروع می‌كند جرقه را زدن. همین‌طور، تا به آخر.

 شرط اول برای مراقبه را فرمودند: شرط اول مشارطه است؛ انسان با خدا شرط بگذارد. ما با خیلی‌ها شرط می‌گذاریم: آقا شما برای من این كار را انجام بده، من هم انجام می‌دهم. و اگر انجام نداد بی‌توقعی‌مان می‌شود. و خودمان را اگر انصاف داشته باشیم متعهد می‌بینیم. بالاخره انسان وجدان دارد، متعهد می‌بینیم. اگر عملی را انجام بدهد، متعهد می‌بینیم.

 ما قرار گذاشته بودیم دیروز كه روز پنجشنبه باشد صدیق مكرم ما به اتفاق اهل بیتشان به منزل ما بیایند، با ایشان قرار داشتیم؛ من صبح متوجه این قضیه شدم، ولی هرچه سعی كردم به یك وسیله به ایشان اطلاع بدهم یعنی شب قبل اطلاع بدهم كه من نیستم، ما دیروز طهران بودیم، هیچ وسیله و راهی پیدا نكردم. بعد كه رفتم متوجه شدم دیدم تلفن كردند و ایشان تشریف آوردند. خیلی ما شرمنده شدیم واقعاً! و من آن‌قدر خودم را ملامت كردم كه یك روز قبل كه می‌دانستم چرا از روز قبل اقدام نكردم برای اینكه ایشان را پیدا كنم؟ این خلاف است. اگر انسان نسبت به یك قضیه التزام داشته باشد، باید به فكر باشد. هردمبیلی كه نمی‌شود! نمی‌شود.

 در شرطهایی كه انسان با افراد می‌كند باید ملتزم باشد مگر اینكه مانعی پیش بیاید. حالا انسان بیاید با خدا شرط كند. شرط با خدا چیست؟ می‌گوید: خدایا تو نعمت‌

 وجود را در امروز به من عنایت كردی. به من یك روز مجال دادی برای اینكه یك قدم به سوی تو بردارم. اینها مسائلی است كه واقعیت دارد. این مطالبی را كه من خدمتتان عرض می‌كنم، از تك‌تك این حرف‌ها در روز قیامت از ما سؤال می‌كنند. هر حرفی! یك روز من تو را زنده كردم می‌توانستم تو را بمیرانم، دیگر از خواب بلند نشوی، تمام؛ مگر این همه نبودند؟! بنده خودم افرادی را دیده ام كه صبح رفتم و دیدم از دنیا رفته اند. شب از دنیا رفته و اصلًا خبر نكرده. در همان حال خواب برایش ناراحتی قلبی و سكته قلبی پیدا شده و اصلًا مجال اینكه دادی بزند و فریادی بكند و كسی را خبر بكند، نداشته. این همین است دیگر! این معنایش همین است.

 ألحَمدُ لِلَّه الَّذى أَحيانِى بَعدَ مَا أَمَاتَنِى‌

 همین است. یعنی خدا می‌گوید: من تو را در همان خواب می‌برم، یك سكته قلبی، كاری ندارد. یك بسته شدن رگ، كاری ندارد.

 پس اینكه ما الان از خواب بیدار شدیم، این معنایش این است كه خداوند نعمت یك روز مجدد را به ما عنایت كرده، یك روزی كه می‌توانیم روی این روز حساب باز كنیم. این را خدا به ما داده، یك چیزی هم از ما طلب می‌كند: خلاف رضای من در امروز انجام نده! آن را من به تو دادم، این هم نتیجه‌اش! تو هم یك كاری برای من بكن! شرط كه یك‌طرفه نمی‌شود! مشارطه یك‌طرفه نمی‌شود. تو هم برای رضای من خلاف رضای من را امروز انجام نده! این می‌شود شرط طرفینی، خدا

 می‌گوید: قبول كردم. تو خلاف رضای من را انجام نده، من هم امروز را یك پله برای ترقی تو در آن دنیا قرار می‌دهم، قبول؟ بسیارخوب امضا می‌كنند، ما حركت می‌كنیم. یك ساعت از صبح می‌گذرد، دو ساعت از صبح می‌گذرد، باید بر اساس آن مشارطه حالا مراقبه كنیم. این می‌شود جزء دوم. باید مراقبه داشته باشیم.

 جزء سوم این است كه در شب بنشینیم نسبت به اعمالمان بررسی كنیم! نسبت به كارهایمان بررسی كنیم. این كارهایی كه در امروز انجام دادیم كدامش درست بود، كدامش غلط؟ همین‌طوری نرویم بخوابیم لحاف را بكشیم سرمان. نه! حالا نسبت به مسائل خواب و نسبت به مسائل شخصی مطلب داریم كه قبل از اینكه به خستگی برسیم، باید به رختخواب برویم نه اینكه باید خستگی باشد، نه اینكه كاملًا توان بیداری به اتمام برسد، آن‌موقع انسان برود. نه! اینها درست نیست؛ برای هر موقعیتی انسان باید وقت خاص به خود و حال خاص به خود را اختصاص بدهد. همین‌طوری نرویم بخوابیم! نه! خواب هم یك مرتبه است. حالا كه می‌خواهی در خواب بروی، نفْست می‌خواهد از عالم ماده به سمت عالم ملكوت و برزخ و مثال حركت كند. یك برنامه‌ای برای او است، نه اینكه همین‌طوری خوابیدیم. این‌قدر نشستیم، نشستیم، مثل اینكه باتری تمام می‌شود و سر می‌افتد. نه این‌جوری كه نیست! نباید گذاشت انسان باتریش تمام شود و بعد سرش را بیندازد. یك مقداری صبر كنیم، مجال برای چند دقیقه بیدار بودن، ده دقیقه بیدار بودن، پنج دقیقه بیدار

 بودن، با توجه، به خواب برویم. آن توجه و نحوه به خواب رفتن، با نحوه به خواب رفتن‌ها آن‌وقت فرق می‌كند. هركدام از اینها حساب خاص به خودش را دارد. مطلب زیاد است. ان‌شاءاللَه اگر در آینده خداوند توفیق داد راجع به این مسائل به مقدار وسع و دانایی و ظرفیت صحبت خواهیم كرد.

 این مبنا، مبنای توحید می‌شود. یعنی در مبنای توحید مسئله بر محوریت عبودیت حركت می‌كند. تكلیفی را كه انسان در خارج از محیط منزل می‌خواهد انجام دهد، آن تكلیف دیگر به او تعلق ندارد. مسئله اینجا است. تكلیف دیگر به او توجه ندارد. از اینجا می‌خواهیم كم‌كم وارد در این كلام امام صادق علیه‌السّلام بشویم:

 لَا يدَبِّرَ العَبدُ لِنَفسِهِ تَدبِيرًا

 یعنی چه؟ داریم كم‌كم وارد آن قسمت می‌شویم. در مبانی عرفان فقهی و یا فقه عرفانی، انسان عملی را كه انجام می‌دهد برای خود انجام نمی‌دهد. البته رسیدن به آنجا كار دارد. حالا ما همین‌طوری بیان می‌كنیم.

 انسان آن تكلیف را بر اساس خواست و نیت خود انجام نمی‌دهد. اگر بخواهیم مثال بزنیم منتها مثال غلط است برای تقریب ذهن، اگر شما جامعه كمونیستی و بِلشویكی را در نظر بگیرید، كارگر در این جامعه برای خود و برای منافع خود كار نمی‌كند، برای دولت كار می‌كند. هر كاری را كه انجام می‌دهد برای دولت است. دولت آن مقداری كه می‌خواهد به او می‌دهد. این بسته به تصمیم دولت است، كم می‌دهد، به او زیاد می‌دهد. كاری را كه انجام می‌دهد، می‌داند یك ریالش به جیب‌

 خودش برنمی‌گردد. اگر ده ساعت كار بكند، ده ساعت برای او كار كرده، هشت ساعت هم كار كند، هشت ساعت برای او كار كرده. فقط چشمش به دست او است كه چقدر به او عنایت كند. حالا این مثال البته غلط است، منتها از باب تشبیه عرض كردم.

 در مكتب مبانی عرفان فقهی انسان برای خود كار نمی‌كند. آنجا برای دولت كار می‌كرد، اینجا برای خدا كار می‌كند؛ چون همه امور منتسب به او است. و واقعاً چقدر زیباست كه انسان بداند عملی را كه دارد انجام می‌دهد، آن عمل را به حسابش نمی‌ریزند! آن عمل را به حساب خدا می‌ریزند. این هیچ ندارد. درست عكس آنچه كه ما فكر می‌كنیم كه مرتب كیسه خودمان را پر كنیم پر كنیم، در مكتب عرفان، همین‌طور كیسه باید خالی بشود، خالی بشود تا هیچ چیزی در او باقی نماند كه در روز قیامت كه خداوند می‌گوید: چه كردی؟! می‌گوید: من كاری انجام ندادم! خدا می‌گوید: تو این كارها را كردی، تو برای من جهاد كردی، تو برای من انفاق كردی، تو به فقیر كمك كردی، تو به برادرت كمك كردی، تو دستی از محتاج گرفتی، تو این كار را كردی، می‌گوید: نه من نكردم. تو انجام دادی، تو توفیق دادی؛ اینجا خدا می‌ماند و خودش، اینجا دیگر آنجایی است كه خدا خطاب می‌كند به ملائكه مراقب و مواظب بر اعمال كه این بنده را به من بسپارید! من از او حساب‌

 می‌نمایم! اینجا آنجا است. آنجا دیگر ملائكه می‌روند كنار، خدا می‌ماند و انسان. این می‌شود مبنای عرفان.

 روی این جهت مسئله در اشتغال خارج، می‌رود روی خدامحوری! می‌رود روی این حقیقت توحید! دیگر تكلیف برای «او» می‌شود. و انسان باید ببیند كه از طرف او چه چیزی به انسان امر می‌شود و انسان از چه چیزی نهی می‌شود. خدا به یك نفر می‌گوید: این كار را انجام بده. به یك نفر دیگر می‌گوید: این كار را انجام نده. هر شخصی طبق موقعیت خودش مكلّف است و انسان باید موقعیت خودش را دریابد كه از نقطه نظر واقع با چه پدیده‌ها و حقایقی روبرو است؟!

 امام مجتبی علیه‌السلام در اینجا این نكته بسیار مهم را تذكر می‌دهند. حضرت می‌فرماید:

 اعمَل لِدُنياك كأَنَّك تَعِيشُ أَبَداً وَ اعمَل لآِخِرَتِك كأَنَّك تَمُوتُ غَدا[[4]](#footnote-4)

 دنیا چقدر اهمیت دارد و آخرت برای تو چقدر اهمیت دارد! مسئله دو دو تا چهار تا است. انسان چقدر عمر می‌كند؟ شصت سال، هفتاد سال، بیشتر كه عمر نمی‌كند. آن هم در این دوره زمانه كه هیچ اعتباری به هیچ چیز نیست و سی سالش هم زیاد است، از هر دری و هرطوری بالاخره مسائل كم و بیش بر حَسَب احتمالات است!

 یك شخصی احتمالاتی را حساب كرده بود جایی من می‌خواندم كه در هر ثانیه انسان با پنجاه هزار احتمال مرگ روبرو است. در هر ثانیه بر حساب احتمالات و امراض و مسائل و قضایای مختلف و چیزهایی كه ممكن است پیش بیاید حساب كردند، در هر ثانیه یا پنج هزار یا پنجاه هزار این اشتباه از من است و حالا چیزهای دیگر هم كه اضافه شود این احتمالات ضریبش می‌رود بالا، در یك همچنین وضعیتی انسان به فردای خودش اعتماد دارد؟ به پس فردای خودش اعتماد دارد؟ چه بسا افرادی بودند شب سر را به بالین گذاشتند، صبح از خواب بلند نشدند. افرادی بودند از منزل آمدند بیرون، تصادف كردند و از دنیا رفتند. افرادی بودند كه آمدند با هزار مسائل غیرعادی برخورد كردند و دستشان از این دنیا كوتاه شده. این دنیا همین دنیایی است كه ما داریم می‌بینیم. این همین دنیاست، همین وضعیتی كه ما داریم می‌بینیم، همین بی‌اعتباری كه ما داریم می‌بینیم، همین بی‌پایگی و سستی كه ما داریم می‌بینیم، این دنیاست. انسان از یك ساعت بعدش خبر ندارد، انسان از یك دقیقه بعدش خبر ندارد هر حادثه‌ای كه ممكن است برایش پیش بیاید هیچ اطلاعی از آن ندارد.

 حالا ما برای این دنیا چه حسابی باز كنیم؟ برای آخرتی كه به اضافه یك عدد جبری بی‌نهایت آن را چه حسابی باز كنیم؟ وقتی‌كه از این دنیا می‌میریم، دستمان از دنیا كوتاه می‌شود، دیگر آنجا كه سرطان نیست، تمام می‌شود. تمام علوم پزشكی همه‌

 در آن دنیا تمام است و درش تخته است. تمام علوم مهندسی همه در آن دنیا تخته است. ساختمان را ملائكه می‌سازند. نه نیاز به آرشیتكت و نه نقشه داریم، حمام را كجا بگذاریم؟ دستشویی كجا باشد؟ اتاق مهمان كجا باشد؟ اینجا نشت كرده، آنجا چاهش درآمده، نه! ملائكه می‌سازند. ملائكه هم وقتی بسازند، خوب می‌سازند. بسته به اینكه چقدر ما جلو آمدیم، به همان مقدار هم ملائكه مایه می‌گذارند. آنجا نسبت به ما هم كار ما كساد است. آنجا دیگر به شما قول می‌دهم نه نماز است، نه روزه است، نه خمس است، نه زكات است، نه حجی، هیچی دیگر نیست! ما هم باید برویم پی كارمان! همه در آن دنیا پرونده را باید دست بگیریم برویم دنبال پرونده‌مان. آنچه را كه در این دنیا بود، تمام شد.

 هر اشتغالی كه در این دنیا بود تمام شد، اگر پزشك بودی تمام شد، مهندس بودی تمام شد، تاجر بودی تمام شد، كاسب بودی تمام شد، مدیر بودی تمام شد، رئیس بودی تمام شد، حاكم بودی تمام شد، فقیه بودی تمام شد، ولی فقیه بودی تمام شد، مرجع بودی تمام شد، طلبه بودی تمام شد، هرچه بودیم در این دنیا تمام شد. مثل چه؟ زود بگویید! مثل حج! خدا نشان می‌دهد. حج، خدا یك مورد می‌آید به ما صاف نشان می‌دهد تو این دنیا. برای كسانی كه احرام می‌بندند می‌توانند عمامه بگذارند؟ نمی‌توانند! می‌توانند كلاه سرشان بگذارند؟ نمی‌توانند. می‌توانند پرونده‌ها و مدرك‌ها و چیزهایی كه به دست آوردند، با خودشان به گردنشان‌

 آویزان كنند؟ نمی‌توانند نه آقاجان! اینها را بگذار در خانه، فقط یك ساك دست بگیر دو حوله در آن باشد، یكی بگذار روی دوشت، یكی به كمرت ببند، همین است. مدرك‌هایی كه گرفتی مربوط به طهران و مربوط به كار و كسبت است. عناوین و بیا و برو و حضرت آقا و رئیس و مدیركل و همه اینها برای اتاق كارت است.

 در اتاق كار خدا كه مسجدالحرام است، مدرك به درد نمی‌خورد آقاجان! القاب به درد نمی‌خورد! ریاست، بی ریاست است! سر را باید برهنه كرد. دو تا لباس پوشید آن هم سفید، یك پارچه روی دوش، یك پارچه هم به كمر، دیگر بغل شما رد می‌شود پادشاه است، شما تشخیص نمی‌دهید. رئیس فلان است، شما تشخیص نمی‌دهید. حتی اگر ساعت برای زینت خریدید در آنجا نمی‌توانی ببندی! اگر می‌خواهی ساعت ببندی باید یك ساعت عادی باشد كه جلب توجه نكند. انگشتر به دست اگر برای زینت است و جلب توجه می‌كند باید انگشتر را در بیاوری ولو اینكه اسم خدا روی آن نوشته باشد! نباید انگشتر در موقع حج جلب توجه كند!

 زن باید در حج روی خود را باز نگه دارد. اینهایی كه می‌آیند و كلاه شرعی می‌خواهند بگذارند یك چیزی درست می‌كنند و می‌اندازند پایین كه دیده نشود، اینها حرام و خلاف شرع است. زن باید در موقع حج روی خود را باز نگه دارد. چرا؟ چون زیبایی زن به چهره اوست. خدا می‌گوید در اینجا روی این زیبایی نباید

 حساب كنی! زیبایی مرد به عقل و پیشانی و ناصیه او است. خدا می‌فرماید: باید این سر را باز نگه داری. زن باید موی خود را بپوشاند، بدن خود را بپوشاند، ولی باید چهره خود را باز نگه دارد. البته نگاه كردن به چهره زن در موقع احرام یا غیر احرام حرام است. به خصوص در موقع احرام نگاه كردن حرام است. ما وظیفه داریم نگاه نكنیم، اما او هم وظیفه دارد كه نپوشاند. بعضی‌ها می‌آیند مقدسی می‌كنند خود را كاسه داغ‌تر از آش می‌كنند. خدا گفته: باز كن. خدا می‌توانسته بگوید یك چوب بگذار جلو و یكی عقب و بالا و پایین. ولی اینها را نگفته، چرا ما از خودمان اضافه كنیم. همین مقدسی بازی باعث می‌شود كه آن روح و نتیجه‌ای كه باید از حج گرفته شود برای یكی از طرفین، از آن روح و نورانیت كاسته شود. باز كن! زیبا هستی، زیبا باش. عادی هستی، عادی باش. آنجا این حرف‌ها نیست! آنجا اصلًا به چیز دیگری نباید توجه كرد. آنجا اصلًا فكر باید جای دیگر باشد. حالا راجع به این قضیه دیگر صحبت نكنیم، از مطلب بیرون می‌آییم.

 ببینید خدا یك مورد به ما نشان داد. روز قیامت مثل دوران حج در حال احرام است. آنجا همین‌طوری است. منتها در آنجا یك لُنگ به كمر و یك دانه به دوش نداری. همین‌طوری انسان با همان لباس می‌آید و در صحرای محشر در كارهایی كه انجام داده، در مسائلی كه انجام داده‌ ... تَرَى النَّاسَ سُكارى‌ وَ ما هُمْ بِسُكارى‌ ... الحج، ٢ خیال می‌كنید مردم مست‌اند. آدم مست به او دست بزنی نمی‌فهمد. توی‌

 مستی خودش است. هرچه به او بگویی نمی‌فهمد. توجه ندارد وَ ما هُمْ بِسُكارى‌ مردم مست نیستند، گرفتارند. گرفتار كارهای خودشان هستند. پرده كنار رفته، تمام كارهای روز دنیا از اول تا آخر الان آمده درون مغز، آمده درون نفس، دارد می‌رود به طرف خدا، دارد می‌رود به طرف آن مبدأ، دارد می‌رود به طرف حساب. این گیجی مال حساب پس‌دادن در مقابل است كه نمی‌داند چه كار كند. اما برای كسانی كه پرونده شان درست است به خود مراجعه می‌كنند می‌بینند كارهایشان درست بوده، دیگر مست نیستند. می‌دوند، آنها مرتب می‌خواهند ترمز بزنند، می‌خواهند بایستند، ولی نمی‌شود. ملائكه می‌گوید: كجا ایستادی برو! نوبت تو است. كجا ایستادی، برو! آمدی درون صف باید بروی دیگر!

 یكی از دوستان می‌گفت: ما رفته بودیم در جایی برای شنا برای مزاح بد نیست رفتیم برای شنا دیدیم اینها می‌رفتند بالا، خیلی بالا، از آن بالا یك عده خودشان را می‌اندازند پایین. گفتیم: ما هم برویم. گفت: برویم خودمان را بیاندازیم. رفتیم دیدیم درّه است اینكه آب نیست. آخر این وقت مسئله یك جور بود كه راه برگشت نداشتیم. پشت سرمان بیست نفر ایستاده بودند. گفتیم: چكار كنیم؟ در همین حال كه ایستاده بودیم یكی از آن عقب گفت: برو دیگر این همه معطل كردی! می‌گفت: دیدیم همین‌طور داریم می‌آییم پایین. می‌گفت: دیگر نفهمیدیم چطور شدیم، خوردیم، رفتیم داخل آب، آمدند ما را گرفتند آوردند بیرون. از

 همین‌هایی كه نجات می‌دهند. روز قیامت هم این‌طوری است. پشت سر ایستادند نمی‌توانی بایستی ... باید بروی جلو حساب پس بدهی. تا می‌خواهی بایستی. اما كسی كه نامه او درست است، آن دیگر می‌پرد. آن اصلًا می‌جهد، می‌پرد. چرا؟ می‌داند چه خبر است! دیگر اطلاع دارد وَ لكِنَّ عَذابَ اللَه شَدِيدٌ الحج، ٢ عذاب خدا شدید است. اینها مستند. باید عمل بر اساس توحید باشد.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه آن وقتی‌كه در بیمارستان لبافی نژاد طهران چشمشان را عمل كرده بودند. تقریبا یك دو هفته‌ای در آنجا بودند. دوست مكرم ما آقای دكتر سجادی ایشان را عمل كرده بود. یك روز آمده بود كه چشم را نگاه كند نشسته بود و داشتیم با هم صحبت می‌كردیم. مرحوم آقا رو كردند به ایشان، البته با من صحبت می‌كردند، ولی ایشان هم می‌شنید. گفتند كه: فلانی! من دیشب یك خوابی دیدم. خواب دیدم یك نفر اسم نبردند البته من متوجه شدم منظورشان كیست، خواب دیدم یك نفر كه از دنیا رفته، ما با هم حركت كردیم آمدیم تا رسیدیم به یك مكانی، در این مكان دو تا تونل بود. یك تونلی بود بسیار قطور، انسان می‌توانست عبور كند و طول این تونل حدود ده دوازده متر هم بیشتر نبود حركت كه می‌كرد. ولی در كنار این، آن جلوی این تونل خیلی عجیب بود. سبزه‌هایی عجیب، درختان عجیب، انهار، باغ‌ها و بستان‌ها، اصلًا انسان مست می‌شد نگاه كند، تا اینكه وارد آن‌

 باغ بشود. این تونل، تونل من بود و من می‌بایست از این عبور كنم تا اینكه به آن مناظر برسم.

 در كنار من یك لوله افتاده بود، یك تونل به قطر ده سانت، پانزده سانت. آن شخص هم می‌بایست از این تونل عبور كند. تونلی كه پانزده سانت قطرش است، بیست سانت قطرش است. یك انسان چطور ممكن است؟ و این تونل دراز بود. من هرچه نگاه كردم انتهای این به كجا می‌رسد و این می‌بایست از این عبور كند، عبور كند. چاره‌ای هم نیست. مرتب سرش را داخل ورودی این تونل بسیار ضیق می‌كرد و فشار به خودش می‌داد كه وارد بشود و نمی‌توانست. می‌آمد بیرون و عرق می‌كرد، همین‌طور عرق از سر و صورتش می‌ریزد، مرتب دوباره می‌آمد و فشار می‌داد. آنجا را می‌خواهی بروی و همین‌طور عرق می‌كرد و دوباره عقب می‌كشد. و بعد مرتب به من نگاه می‌كرد و می‌گوید و با دست اشاره می‌كند كه راهی هست؟

 من هم همین‌طور به او نگاه می‌كنم. دوباره این از من مأیوس می‌شود و دوباره سرش را وارد تونل می‌كند و همین‌طور فشار می‌دهد. رو كردم گفتم: آقاجان تو كه در این دنیا بودی باید به فكر این تونل بودی و می‌دانستی كه چه آینده‌ای داری یا نه؟ خودت كردی، خداحافظ! حركت كردم آمدم وارد این تونل شدم و از آن طرف درآمدم. این است مسئله، باید بدانیم مطالبی را كه برای ما نقل می‌كنند، این مطالب صحیح است.

 در روایات‌[[5]](#footnote-5) هم بر طبق این مبنا ما داریم كه در روز قیامت این صراط مراتب مختلفی دارد. این صراط مراتب و مراحل مختلفی دارد بعضی‌ها می‌آیند گیر می‌كنند و پرت می‌شوند در جهنم، بعضی‌ها می‌آیند به سختی و بعضی‌ها سریع حركت می‌كنند، بعضی‌ها مثل اسب سوار حركت می‌كنند، بعضی‌ها می‌آیند مانند برق مانند برق این پل صراط را رد می‌كنند و می‌روند جلو. چه كسانی هستند اینهایی كه مثل برق می‌آیند و می‌روند؟ ان‌شاءاللَه برای بعد، ولی بالاخره اینها هم این‌طور هستند. عمل باید برای خدا باشد.

 امام مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: بنشین حساب كن، ببین حساب دنیا تا حساب آخرت چه میزان از اهمیت و ارزش را به خودش اختصاص می‌دهد؟! ده سال دیگر، بیست سال دیگر، مگر چقدر ما زنده‌ایم؟ مگر مرحوم آقا چقدر حیات داشتند؟ سن مرحوم آقا پدر ما هفتاد و یك سال بود. الآن سن‌های معمولی همین‌قدر است. عرض كردم اگر چیز دیگری وسط راه پیش نیاید و زودتر انسان را راحت نكند، بالاخره تا همین حدودها كه بیشتر نیست ... شما تضمین دارید كه چك را از بانك بگیری، صبح فردا نشد پس فردا، نشد هفته دیگر، نشد ماه دیگر.

 دنیا را امام مجتبی علیه السّلام می‌فرماید: این حساب را روی آن بكن كه تا ابد تو هستی:

 كأَنَّك تَعِيشُ أَبَداً

 یعنی چه؟ یعنی هیچ حسابی روی آن نكن، هیچ حسابی روی آن نكن. واقعاً حضرت در اینجا می‌خواهم بگویم معجزه كرده. امام مجتبی علیه السّلام كلامش معجزه است. حسابی روی دنیا نكن. نمی‌گویم مسائل را انسان ندیده بگیرد، نه! یك وقت تصور این مسئله نشود رفقا متوجه این مسئله هستند. یعنی بخواهی نفست را درگیر كنی و فكرت را بگذاری و اعصابت را در اینجا خورد كنی برای اینكه به این نتیجه برسی، این خسران است. تمام آنچه كه به دست می‌آوری مطابق با یك دقیقه از دست دادن توجه به آن نمی‌ارزد، یك دقیقه.

 وَ اعمَل لآِخِرَتِك‌

 برای آخرتت آن باش و آن عمل را انجام بده‌

 كأَنَّك تَمُوتُ غَدا

 فردا می‌میری، به تو گفتند فردا می‌میری. به انسان بگویند. اتفاق افتاده، بعضی‌ها این حالات برایشان پیدا شده، ملهم شدند كه فردا از دنیا می‌روند، فوت می‌كنند یا هفته دیگر. چكار می‌كنند؟ زود دست به‌كار می‌شوند. این حساب را صاف می‌كنند، آن حساب را صاف می‌كنند، این بدهی را می‌پردازند، این وعده‌ای را كه به كسی دادند، این عمل را انجام بدهند، می‌گویند: مهلت نداریم.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در آن ناراحتی اولی همان ناراحتی آنوریسم قلبی كه پیدا كردند، بیست ثانیه این حالت برایشان پیدا شد و من آن موقع در بیمارستان بودم، یك مرتبه دیدم سر ایشان روی همان ویلچری كه بود افتاده بود، بعد عمامه ایشان‌

 از سرشان افتاد و یكی آمد برداشتند و گذاشتند. بعد از بیست ثانیه متوجه شدند و این قضیه را نگفتند و ما متوجه نشدیم. بعد از اینكه ایشان را منتقل كردند، یك شب كه با من راجع به مسائل صحبت می‌كردند، به من گفتند: فلانی، من رفتم از اینجا و من را دوباره برگرداندند. دوباره برگرداندند و به من مهلت دادند و فقط مهلت كمی، به ما نگفتند چقدر، ما تصور می‌كردیم كمش ده یا پانزده سال است. دیگر نمی‌دانستیم سه سال است. به من یك مهلت دادند و گفتند: تا می‌توانی این كتاب‌ها را بنویس كه دیگر فرصت نداری، گرچه ممكن است به انتها نرسد. این مطلب را هم فرمودند. و اتفاقاً كتاب اللَه شناسی ایشان به انتها نرسید. ایشان جلد سوم را نوشته بودند كه همان صبح جمعه حتی امضاء هم نكرده بودند، صبح جمعه جلد سوم تمام می‌شود و بعد از ظهر ایشان دچار ناراحتی قلبی می‌شوند و به بیمارستان و فردا هم به رحمت خدا می‌روند. به آدم می‌گویند: آقا مهلت نداری، مهلتت كم است. لذا ایشان سه سال آخر ما احساس می‌كردیم دیگر، به خود من این مطلب را گفته بودند. ایشان تمام‌وقت می‌نوشتند. ما می‌رفتیم سلام می‌كردیم، می‌گفتند: سلام علیكم، برو آقا فرصت ندارم بعد می‌آیم. چشم. حالا از قم ما بلند می‌شدیم بعد از سه ماه می‌رفتیم مشهد، می‌دیدیم دارند می‌نویسند. آقا سلام علیكم. آقا برو اندرونی بعد می‌آیم، این‌طور بودند؛ چرا؟ چون به ایشان گفتند:

 دیگر وقتی نیست، گفتند كه دیگر فرصت نیست.

 وَ اعمَل لآِخِرَتِك كأَنَّك تَمُوتُ غَدا

 فردا از دنیا می‌روی.

 حالا ما به این كلام چقدر نزدیكیم؟ بیاییم یكی یكی خودمان را بررسی كنیم؛ كلام امام مجتبی است، حرف ما كه نیست! چقدر ما خودمان را با این كلام وفق دادیم. ما كه به سهم خود دستمان را بالا كردیم و تسلیم هستیم. ولی می‌شود انسان تجدید نظر كند، می‌شود انسان دوباره به خود بیاید، می‌شود انسان از این فرصت استفاده كند. هر كاری را مطابق با آن تكلیفی كه خدا قرار داده انسان باید به تكلیف عمل كند. می‌خواهد آن عمل در خارج انجام بشود یا انجام نشود. می‌خواهد انجام بشود یا انجام نشود.

 آنچه كه مبنای توحید در اشتغال خارجی است این است كه انسان عمل را برای او انجام بدهد، می‌خواهد به نتیجه برسد، می‌خواهد نرسد، این مبناست. برای خود چیزی برنگیرد، به حساب خود چیزی را نگذارد، به حساب خود نگذارد؛ عمل او باید به اندازه‌ای باشد كه بر حال او غلبه نكند. هر شخصی به مقتضای اشتغال خودش؛ یك طالب علوم دینی نباید آن مقدار مطالعه كند كه بر حال عبادت او بتواند اثر بگذارد. نه، مطالعه حساب دارد، شش ساعت می‌تواند، قدرت دارد، هفت ساعت می‌تواند، هشت ساعت می‌تواند، چهار ساعت می‌تواند، باید به مقداری مطالعه كند كه اگر بخواهد ساعتی را هم خلوت كند عبادت كند قرآنی بخواند، آن‌

 قرآن را از روی حال و حوصله بخواند، نه اینكه گفته‌اند روزی یك مقداری قرآن بخوانیم، دیگر چه كار كنیم بخوانیم، این را هم دیگر انجام بدهیم. نه! آیا ما همین‌طوری سر درس وارد می‌شویم؟!، این‌طوری به كلاس می‌رویم؟! یا خودمان را آماده می‌كنیم، خودمان را آماده می‌كنیم كه این مسئله‌ای كه مطرح می‌شود، این مسائل و مطالب را با فكر باز بگیریم. راجع به عبادت هم مسئله همین است. حالا شاید من نتوانم راجع به این قضیه بیشتر صحبت كنم چون وقت دیگر اجازه نمی‌دهد. ان‌شاءاللَه راجع به این مسئله صحبت خواهیم كرد.

 یك شخص وقتی‌كه به كاری اشتغال دارد، باید به مقداری كار كند در خارج از منزل كه آن عمل بر حال او اثر نگذارد. وقتی‌كه توان شش ساعت كار دارد، وقتی‌كه یك طبیب توان شش ساعت مداوای مرضی را دارد، این شش ساعت را هشت ساعت نكند. این دو ساعت را برای خود بگذارد، برای زن و بچه بگذارد، برای دوستانش بگذارد، برای فرصت‌ها و موقعیت‌های دیگر باید بگذارد، نه اینكه هشت ساعت مشغول كار بشود و با تنی خسته و روانی متألم وارد منزل بشود، این درست نیست. یك شخصی كه كاسب است باید به مقداری در محل كسب اشتغال و ارتباط با مردم داشته باشد كه وقتی به منزل می‌آید با افكار آرام وارد منزل شود. همین‌كه احساس می‌كند دیگر از این به بعد دارد خسته می‌شود همان‌جا در را ببندد. همان‌جا در را ببندد بیش از این تكلیف نیست. متأسفانه ما تصور می‌كنیم كه‌

 برای خدا كار كردن این است كه ما خود را تا هر مرتبه و تا هر مرحله‌ای برسانیم. نه این‌طور نیست.

 یادم می‌آید در همان زمان سابق كه مرحوم آقا در طهران بودند در تحت مداوای چشم. یك روز در منزل پزشك معالج ایشان بودیم. از زیادی كار و كیفیت كار و اینكه شب وقتی‌كه به منزل می‌آید آن‌قدر خسته و ناتوان است كه دیگر قدرت برخاستن و نمازخواندن و نماز مغرب و عشای خود را حتی ندارد. آقا فرمودند: آیا خدا حساب مرضی را جدای از حساب شما قرار داده و رسیدگی به آنها را جدای از مسائل شما قرار داده یا همه در راستای یك هدف و یك نظر باید پیش بروید؟! اگر آنها مریض هستند و بنده خدا، شما هم بنده خدا هستید. شما هم برای خودتان اعصاب دارید، شما هم برای خودتان فكر دارید، شما هم برای خودتان زندگی دارید، شما هم برای خودتان هدف دارید، شما هم برای خودتان راه دارید، شما هم برای خودتان تكامل دارید، این درست مثل این می‌ماند كه بیایند ابرویش را درست كنند چشمش را كور كنند.

 آن كسی كه این مداوا را، این عمل را به دست شما قرار داد، مداوا را به دست خودش قرار داده. حالا هركه می‌خواهد باشد، هركه می‌خواهد نباشد، شما باید به وظیفه‌تان عمل كنید. بیماری از اوست، مداوا هم از اوست. شما به مقداری كه برای شما مشكل نباشد، فشار نیاید، اذیت نشوید، بتوانید آرامش خود را حفظ كنید، به‌

 همین مقدار شما بیشتر مكلف نیستید. حالا گیرم بر اینكه فرض كنید شما آمدید ٢٤ ساعت خودتان را در بیمارستان و عمل گذراندید. چندتا مریض به واسطه دیر شدن كور شدند، به شما چه مربوط است؟! این دیگر دست شما نیست. شما با این كیفیت كه می‌خواهید حركت كنید دو روز دیگر از كار می‌افتید! چرا؟ چون اعصاب شما هم حدی دارد، سیستم عصبی شما هم حدی دارد، جهاز هاضمه شما هم حدی دارد، توان مغزی شما هم حدی دارد، همه اینها حد دارد. بله، یك وقتی خداوند یك اعصابی مانند فولاد قرار می‌دهد، یك وقتی خداوند یك توانی مانند فولاد قرار می‌دهد و یك عمری به مقدار عمر نوح قرار می‌دهد، و امكاناتی به دیگر نوع و به دیگر كیف قرار می‌دهد، آن موقع مسئله فرق می‌كند. ولی امكاناتی كه خدا به ما داده محدود است. هشت ساعت كار می‌كنی، ده ساعت كار می‌كنی، باید بروی استراحت كنی، استراحت نكنی، مریض می‌شوی، و از آن چهارتا مریض كه باید مداوا كنی می‌افتی. كار باید عُقَلایی باشد.

 اینجاست كه دو طرز نگرش توحیدی و غیر توحیدی مُتَلَوِّن به لون و رنگ عبادی و الهی می‌تواند خودش را نشان بدهد. در مكتب توحید، همه افراد در یك راستا در خدمت پروردگارند. لذا امیرالمومنین علیه‌السلام به مالك اشتر همان‌طوری كه عرض شد فرمودند: مالك فقط اوقات خود را به حكومت نگذران؛ برای خودت‌

 هم وقتی بگذار.[[6]](#footnote-6) بالاخره تو هم بشری، بالاخره تو هم انسانی، تو هم تكامل داری، تو هم تكامل داری، تو هم فكر داری. خود همین ایشان (دكتر سجادی) به من گفت: اگر نبود دستور مرحوم آقا و دستور ایشان بر اینكه من كار را كم كنم، حساب دیگری روی مسائل باز كنم، و بینش خود را نسبت به مسائل تغییر بدهم، قطعاً دیوانه شده بودم. هیچ مسئله بُروبَرگرد نداشت. چون طوری مطلب را به من گفته بودند كه من این نحوه عمل را جز به تكلیف عینی و واجب مفروض بر خود تلقی می‌كردم. دیگر نمی‌دانستم این مطالب هم هست، این نگرش هم هست، این نحوه تفكر هم هست. كار به كجا می‌رسد؟ كار به اینجا می‌رسد كه انسان دیگر قطع می‌كند، یك‌دفعه انسان می‌بُرد، انسان بار را زمین می‌گذارد. خیلی تفاوت دارد. باید به مقداری بود كه آن مقدار بر حال انسان غلبه نكند. كار باید به مقداری باشد كه حال انسان را در ارتباط با پروردگار و در ارتباط با مسائل جانبی دیگر، حال انسان را نباید بگیرد.

 این نكته بسیار نكته مهمی‌است! حالا این مسئله چه خواهد شد، این دیگر در اختیار ما نیست. اگر من این عمل را انجام ندهم به كجا می‌انجامد، در اختیار ما نیست. چرا؟ چون دنیا در اختیار ما نیست. ما غصه چه كسی را بیاییم بخوریم!

 غصه خودمان را بخوریم یا غصه خدا را؟ خدا می‌گوید: غصه من را نخور. ما غصه خودمان را بیاییم بخوریم یا غصه دین را؟ خدا می‌گوید: غصه دین را نخور، دین مال من است. بعضی‌ها تصور می‌كنند كه وقتی‌كه به انسان مراجعه می‌كنند ما باید بیاییم از دین دفاع كنیم. نه، ما از دین دفاع نمی‌كنیم. ما فقط بیان می‌كنیم. می‌خواهید گوش دهید می‌خواهید گوش ندهید. وظیفه ما دفاع نیست. دفاع از دین وظیفه امام زمان است. ما وظیفه‌مان دفاع نیست.

 ما این درس‌ها را خواندیم تا آنچه را كه ائمه فرمودند برای مردم بیان كنیم. به ما مربوط نیست هركه می‌خواهد گوش بدهد، هركه می‌خواهد ندهد. آنكه قیم دین است ببینید مطلب دارد حساس می‌شود! ببینید چه می‌خواهم عرض كنم آن كسی كه قیم دین و ولی دین است و دفاع از دین بر عهده اوست، امام زمان است نه من و امثال من. وظیفه ما بیان مطلب برای مردم است، می‌خواهند عمل بكنند یا می‌خواهند نكنند. ما همین وظیفه را داریم. صدسال عمل نكنند، به ما چه؟! صد سال گوش ندهند، به ما چه؟! دین صاحب دارد.

 مگر مطلب حضرت عبدالمطلب و ابرهه را به شما نگفتم؟! ابرهه با فیل‌ها و یال و كوپال آمد مكه را خراب كند. به دستور نجاشی آمد مكه را خراب كند. آمد در بیرون مكه، فیل‌ها را آورده بود، منجنیق آورده بود، بگیرد و بزند و كعبه را داغون بكند. بعد به خاطر مسائلی كه پیش آمد. به حضرت عبدالمطلب خبر دادند و ایشان‌

 آمد پیش ابرهه. حضرت عبدالمطلب خیلی جلالت داشت. حضرت عبدالمطلب خیلی مقام داشت. بیش از صد سال از عمرش تجاوز كرده بود و اهل معرفت و اهل باطن بود. حضرت عبدالمطلب از اولیاء اللَه بود. آمد پیش ابرهه، آن جلالت، عظمت، ابهت حضرت عبدالمطلب ابرهه را گرفت و بلند شد و آمد حضرت عبدالمطلب را كنار خودش نشاند. آن ابرهه با آن كذا و با آن مسائل، آمد كنار خودش نشاند. ترغیب كرد تشویق كرد، قدم رنجه فرمودید اینجا آمدید، مطلبی دارید؟، صحبتی دارید؟، درخواستی دارید؟، حضرت عبدالمطلب گفت: شنیدم سربازان تو شترهای مرا گرفتند. بگو بیایند پس بدهند. عجب! چه فكر می‌كردیم چه شد! ما خیال می‌كردیم این حالا می‌آید شفاعت می‌كند كعبه را خراب نكن! و گفته بود اینجا اگر شما شفاعت می‌كردید كه كعبه را نگه دارم، من برمی‌گشتم و از هَدم كعبه خودداری می‌كردم. یك‌دفعه یك نگاهی به حضرت عبدالمطلب كرد و گفت: ما جور دیگری از شما توقع داشتیم! شما این همه راه آمدید برای اینكه شترهایی كه از شما سربازان من گرفتند پس بدهم؟! حضرت عبدالمطلب گفت: من مالك شترهایم هستم، كعبه مالك دارد. خداحافظ و رفت. نیامد شترهایش را بگیرد، آمد به او درس بدهد! بگوید كه مواظب باش من سنگ كعبه را به سینه نمی‌زنم. سنگ كعبه به سینه زدن، فضولی در كار خدا است. من در كار خدا فضولی‌

 نمی‌كنم. شترهایم را به من بده، من بروم پی كارم. و للبیت ربٌّ، بیت صاحب دارد. به من چه مربوط است؟! این را می‌گویند ولی!

 ولی آن كسی است كه از خود مایه نمی‌گذارد، ولی آن كسی است كه خدای بیت را خدا می‌داند نه خود، ولی آن كسی است كه خود را قیم دین نمی‌داند، فقط به عنوان یك وظیفه. ما قیم دین نیستیم، نه من و نه غیر من. یك مسائلی را در كتاب‌ها دیدیم از ائمه علیهم‌السلام، وظیفه و تكلیف داریم برای مردم بیان كنیم، برای مردم بیان كنیم و نسبت به خیلی از مسائل هم جاهل هستیم. قیم دین كیست؟ امام زمان علیه السلام حضرت حجة بن الحسن المهدی صلوات اللَه و سلامه علیه قیم است قیم دین اوست. ما فضولی در كار امام زمان نباید بكنیم. ما دخالت در كار امام زمان نباید بكنیم. وظیفه داریم مطلبی را بیان كنیم، خداحافظ شما. می‌خواهید گوش دهید یا ندهید! هركه می‌خواهد باشد. حضرت هم این مقدار بیشتر از ما نمی‌خواهد. من قول می‌دهم به خودم و به همه رفقا و دوستانی كه هم مسلك و هم كیش ما هستند، آن‌قدری كه امام زمان از ما می‌خواهد. مطالب را بیاییم آن‌طوری كه صادقانه و آزادانه و بدون هیچ‌گونه رودربایستی برای مردم بیان كنیم. همین! والسلام و تمام.

 امام زمان خودش می‌داند؛ دین را می‌خواهد نگه دارد؛ بخواهد نگه ندارد، ندارد. اصلًا امام زمان بخواهد كعبه خراب شود، خُب بشود. امام زمان فرض كنید بخواهد

 كه نمازی در دنیا خوانده نشود، نشود. به من چه مربوط است؟! صاحب دین اوست. ما چرا بیاییم از خود مایه بگذاریم، وقتی نسبت به چیزی نمی‌دانیم، بگوییم: نمی‌دانیم. بگوییم: نمی‌دانیم. هر كسی در همان مرتبه‌ای كه هست در همان مرتبه نباید از حدود خودش تجاوز كند. و چقدر خوب است كه انسان این حال را داشته باشد.

 خدا رحمت كند مرحوم شیخ انصاری رضوان اللَه علیه را یكی آمده بود پیش ایشان راجع به مسئله‌ای می‌خواست سؤال كند. ایشان گفته بود: نمی‌دانم! از همان همشهری‌های خودش بود، اهل شوشتر یا دزفول بود. گفته بود: نمی‌دانم. دوباره یكی دیگر در آنجا بود، سؤال دیگری كرد گفت: نمی‌دانم. یا عمداً بوده یا شاید هم نمی‌دانسته. ندانستن كه مسئله‌ای نیست.

 سؤال سوم گفت: نمی‌دانم. گفت: پس برای چه این عمامه را بر سر گذاشتی؟ گفت: این عمامه به آن مقداری است كه می‌دانم. آن مقداری كه نمی‌دانم اگر عمامه باشد، باید عمامه‌ام به ثریا برود. راست گفته بنده خدا. ما هم همینیم، محدودیت داریم. مگر فكر و سعه ما چقدر است؟!

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: گاه گاهی من مسائلی از مرحوم علامه طباطبایی می‌پرسیدم. ایشان می‌گفتند: آقا نمی‌دانم. همین‌طوری، خیلی صریح. گفتم: آقا اختیار دارید، كم لطفی می‌فرمایید. می‌گفتند: خیر، كم لطفی نمی‌فرمایم،

 نمی‌دانم. نمی‌دانم. شاید هم نمی‌دانستند. این صداقت مرد است. واقعاً همین این مردی است كه می‌شود به او اعتماد كرد. نه اینكه نداند و بگوید می‌دانم.

 یكی از اطبای سابق خدا رحمتش كند مرحوم دكتر مهدی آذر، از رؤسا و از افراد درجه یك جبهه ملی ایران بود. مرد نمازخوانی بود و خیلی هم رُك و صریح‌الهجه بود. ما به ایشان مراجعه می‌كردیم در همان زمان سابق و بسیار مرد متخصص و بسیار وارد و خیلی راست بود. چیزی را كه نمی‌دانست می‌گفت: من نمی‌دانم، خیلی صریح. بنده خودم یك وقتی راجع به ناراحتی معده به ایشان مراجعه می‌كردم. زخم معده كه داشتم به ایشان مراجعه می‌كردم. یك روز رفتم وارد اتاق شدم، مریض دیگری در آنجا بود و خودم شنیدم كه گفت: آقا من این مرض شما را تشخیص ندادم. شما به فلان دكتر به این آدرس مراجعه كنید. جلوی خود من، چقدر خوب است. باید همین‌طور باشد یا اینكه بگوید نه، یا عبارت‌های قلمبه سلمبه و این حرف‌ها سر مریض بار كند و او هم خیال كند كه خبری است، و بعد هم فرض كنید كه او را سركیسه كند و او هم برود. نه! نمی‌داند، بگوید نمی‌دانم. بشر همین است.

 از همین مسائل و اینها خوانده بود. یك وقتی با مرحوم آقا بودیم قبلًا من دچار یك ناراحتی شده بودم در سن طفولیت، یادم است سوء هاضمه پیدا كرده بودم، با مرحوم آقا پیش ایشان رفته بودیم. ده سالم بود، سال چهارم یا پنجم. ایشان از من‌

 سؤال كرد ناراحتی تو چه است؟ گفتم: من خیلی حوصله‌ام سر می‌رود! گفت: مثلًا چطور؟ گفتم: مثلًا وقتی‌كه پشت سر آقا برای نماز خواندن كه می‌ایستم، نماز را طول می‌دهد، حوصله‌ام سر می‌رود. خندید و آقا هم نشسته بود و این شعر عربی را خواندند.

وَابْنُ اللَّبُونِ إِذَا مَا لُزَّ فِی قَرَنٍ‌ \*\*\* لَمْ یسْتَطِعْ صَوْلَةَ الْبُزْلِ الْقَنَاعِیسِ‌[[7]](#footnote-7)

 اهل ادبیات بود. خدا رحمتش كند. ایشان وقتی‌كه انقلاب شد یادم هست مرحوم آقا این پیش‌نویس قانون اساسی را كه نوشته بودند. یك روز ما در مسجد بودیم دیدیم كه مرحوم دكتر مهدی آذر آمده در مسجد، به آقا گفت: من شنیدم شما راجع به قانون اساسی پیش نویس نوشتید من می‌خواهم مطالعه كنم. ایشان گفتند: بله! همچنین مسئله‌ای است من می‌فرستم برای شما مطب. بعد از ظهر به یكی از دوستان گفتند: كه این را ببرید مطب. بعد از چند روز آمدند و تلفن كرد و گفت: من می‌خواهم راجع به مسائلی با شما صحبت كنم، و آمد با مرحوم آقا راجع به این مسائل صحبت كرد. عبارت ایشان این بود كه: این پیش نویس شما طرز تفكر ما را نسبت به حكومت تغییر داد.

 ببینید این مرد آدم منصف است، از افراد جبهه ملی هم بود. همه جور افراد ما داریم. همه را نمی‌توانیم یك كاسه بگوییم همه یك قسم و به یك نحو هستند. هر كسی برای خودش حساب خاص به خودش را دارد. ایشان پذیرفت البته گفت نسبت به خیلی از موادش من ایراد دارم و خیلی آزاد بود. این روحیه آزاد خوب است در همه ما وجود داشته باشد. با وجود اینكه طرز تفكر آن گروه نسبت به حكومت تفاوت داشت. ولی ایشان از میان آنها آمد و گفت: این پیش نویس شما خیلی از مسائل را در ذهن من تغییر داده. خدا رحمتش كند.

 انسان چیزی را كه نمی‌داند نباید بگوید كه من می‌دانم. باید طبق همان مقدار، سعه‌ای كه خداوند برای او قرار داده به همان مقدار حركت كند. ما غصه چه شخصی را می‌خواهیم بخوریم؟!

 مطلب زیاد بود؛ یك مقداری از قضیه را ما به حاشیه رفتیم. مطالب دیگری بود كه می‌خواستم عرض كنم و اینها به عنوان مقدمه بود. ان‌شاءاللَه اگر خدا توفیق بدهد در فرصت دیگر مسائل را با رفقا بیشتر در میان می‌گذاریم تا ببینیم كه خداوند از این دریای معارف الهی كه به واسطه اولیای خودش و به واسطه ائمه هدی صلوات اللَه و سلامه علیهم نصیب ما كرده است چقدر می‌توانیم بهره بگیریم.

 اللَهم صل على محمد و آل محمد

1. سوره لقمان آيه ٣٣. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره عبس آيه ٣٤ تا ٣٧. [↑](#footnote-ref-2)
3. كافى، ج ٢، ص ٥٣٩. [↑](#footnote-ref-3)
4. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ١٣٩. [↑](#footnote-ref-4)
5. بحارالانوار، ج ٨، ص ٦٧. [↑](#footnote-ref-5)
6. نهج البلاغه، نامه ٥٣: اجعَلْ لنفسِك فيما بينَك و بينَ اللّه ... [↑](#footnote-ref-6)
7. بچه شتر را وقتى‏كه با يك ريسمان به يك شتر مى‏بندند نمى‏تواند آن شتر بزرگ‏تر را تحمل كند. [↑](#footnote-ref-7)